



عکاس: حبیب‌عبیدی

ابراهیم ایرج زاد از دومین تجربه کارگردانی اش به «ایران» گفته است:

«عنکبوت» بخشی از تجربه زیسته خودم است

ترکس عاشوری
خبرنگار

«عنکبوت» دومین تجربه کارگردانی ابراهیم ایرج زاد است. او پیش از این «تابستان داغ» را کارگردانی کرد که در سی و پنجمین جشنواره فیلم فجر با نامزدی در ۱۳ رشته، رکورد دار بیشترین تعداد نامزدی شد و در نهایت دو سیمرغ بهترین فیلمبرداری و تدوین را از آن خود کرد. ایرج زاد در دومین فیلمش که این روزها روی پرده اکران است به موضوع حساس قتل‌های زنجیره‌ای دهه ۷۰ مشهود و ماجرای سعید حنایی ملقب به قاتل عنکبوتی پرداخته است. با ابراهیم ایرج زاد که در همین دوران در مشهد حضور داشته درباره دغدغه‌اش برای پرداختن به این موضوع صحبت کرده‌ایم.

پس از نمایش «تابستان داغ» طیفی جبهه گرفتند که چه لزومی دارد فیلمساز تا این اندازه بی پروا باشد. تا همین چند ماه پیش هم «عنکبوت» در کش و قوس چرایی ساخت بود. درباره چرایی رفتن سراغ چنین سوره‌هایی بگویید. علت انتخاب موضوع خوشونت و نمایش آن چیست؟

در «تابستان داغ» نه خشونت بلکه تأثیر یک سهل‌انگاری را به نمایش می‌گذاریم و مخاطب را با احساسی مواجه می‌کنیم تا تلنگری باشد در زندگی واقعی که شانس

چه نمودی داشت؟ تا همین اندازه ذهن جامعه درگیر قتل‌های بودوراجع به آن اظهار نظرمی‌شد؟ اتفاقاً یکی از مسائل اصلی همین بود. بعد از دستگیری منهم و آغاز روال دادگاه قضایی ایجاد شده بود با این دیدگاه که حالا آن ۱۶ نفر که زن‌های معلوم الحال بودند ولی این هم کار خوبی نکرده است. یعنی اول یک برچسب به مقول‌ها زده و موضع‌شان را اعلام می‌کردند و در نهایت این سؤال هم برایشان مطرح بود که چرا تو این کار را کردی. این فضا خیلی ترسناک بود. چطور ممکن است طیفی از جامعه چه آنهایی که مسئولیت داشتند و چه مردم عادی چنین نگاه و قضایتی به زنان قربانی داشته باشند و مثلاً این فاجعه را در نظر نگیرند که بچه‌های اولین زن قربانی تا سه روز از زور کارستگی پلاستیک می‌خوردند! هیچ زنی آخرین گزینه‌اش هم تن دادن به تن فروشی نیست. قاتل بعد از قتل‌های دوم و سوم پای جنازه‌ها می‌رفته و بازخورد‌های مثبت می‌گرفته مبنی

بود که با محوریت این پرونده تهیه شده بود. بخشی از فیلمنامه هم از مطالعاتمان در ادبیات و فلسفه می‌آید. از کارهای داستایوفسکی تا «ترس و لرز» کی پرگوربا مورد کنکاش قرار دادیم تا بدانیم آدم‌های صاحب فکر و نظر چطور به چنین پدیده‌هایی نگاه می‌کنند. انسان توجه کرده‌اند. در رمان‌نیزه کردن قصه هم یکسری کار کرده‌اند. راه به نفع داستانمان تغییر دادیم. کسانی که اطراف کاراکتر اصلی هستند یعنی با مراقبت خود سوزه که ماهیتش تغییر نکند برخی کاراکترها را تغییر دادیم مثل همسر سعید که طبق گفته خیلی‌ها در واقعیت جور دیگری فکر می‌کرده اما ما مجبور بودیم به خاطر نیاز دارم. در مقابل کاراکتر زنی که در تاریکی نشسته (مادر قاتل که به واقعیت هم نزدیک است) دو کاراکتر (همسر و دختر قاتل) را در ثور قرار دهم تا در مواجهه با هم به تضاد و چالش برسند.

■ **نگرانی که نسبت به سرنوشت فرزندان**

تفکر هم به نوه پسری تسری داده می‌شود که باید با خاخر و مادرش چه برخوردی داشته باشد. شبیه همین تفکر را در جامعه امروز و سر ماجرای اهواز شاهد هستیم. پسر جوانی همسر خود را به چنین شیوه وحشیانه‌ای به قتل می‌رساند و بعد آن را علنی می‌کند تا پاسخی باشد به تفکرهایی که روی سر او با برچسب بی‌غیرتی کاراکترها در نهایت خود را به‌صورت علنی به نمایش می‌گذارند تا بگویند ببینید من آن آدمی که فکر می‌کردید نیستم. در برخورد با چنین پدیده‌هایی افکار عمومی اول قاتل را می‌بیند که عجب آدم سنگدلی است در حالی که باید بستر این اتفاق را دید. جامعه‌ای که او در آن زندگی می‌کند و تفکر آدم‌هایی که احاطه‌اش کرده‌اند خواب و خوراک را از او گرفته‌اند. دید. به گونه‌ای که اگر چنین عملی راه به نمایش نگذارم مورد تأیید جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند نخواهد بود. این اتفاق ترسناک دارد به ما تذکر می‌دهد که باید زیرساخت‌ها



جبرانی وجود ندارد. جدی تر به موضوع خانواده و مسئولیت‌پذیری فکر کند. اگر در آن اتفاق شوکه‌کننده در سطح پایین‌تر بود مواجهه مخاطب با سوزه شبیه همان چیزی می‌شد که از کاراکترهای قصه در مواجهه با سوختن دست بچه می‌بینیم یعنی مخاطب هم ماجرا را جدی نمی‌گرفت. برای ایجاد تلنگر ناگزیر از رسیدن به این لحظه بودیم. در سینمای دنیا همزمان با «تابستان داغ» فیلم «اولس» آندری ژویاگینتسف با قصه‌ای مشابه فیلم ما ساخته شد. زن و شوهری بعد از جدایی هر کدام راه خودشان را می‌روند غافل از سرنوشت پسر بچه‌ای که برایشان اهمیتی ندارد و در نهایت همان سرنوشت تراژیک پسر بچه. تراژدی‌های مشابه بسیار داریم، از عنوان تراژدی مشخص است اگر تراژدی نباشد که تأثیرگذار نمی‌شود. در فیلم «عنکبوت» اما ماجرا متفاوت است. قصه بخش کوچکی از تجربه زیسته خودم است. بیست سال پیش در شهری اتفاق افتاده که من در آن زندگی می‌کردم. آن سال‌ها -۱۳۷۹ - سال آخر هنرستان در رشته کارگردانی سینما بودم که خبر قتل‌های سریالی یا قربانیان زن منتشر شد. چند قتل در فاصله زمانی کوتاهی اتفاق افتاد و فوری فضای وحشت کل شهر را گرفت. این ماجرا تا زمان قبولی در رشته کارگردانی سینمای دانشگاه سوره اصفهان ادامه پیدا کرد. حدود یک سال بعد هم خبر آمد که قاتل را دستگیر کرده‌اند. قاتلی که همه منتظر دیدنش بودند و تصویری شبیه تمام ذهنیت‌های متداول از قاتل‌های بی رحم سریالی ساخته بودند. کسی انتظارش را نداشت، تصویر که منتشر



بر اینکه هر کس این کار را کرده دستش درد نکند، اینها فتنه زمان هستند... تصورش این بود که دارد تشویق می‌شود. آگاهی امروز در جامعه آن روزها نبود. یک مؤلفه مهم برای من همین بود که بواسطه پرداختن به چنین سوزه‌ای وضعیت زندگی آن ۱۶ زن را به نمایش بگذارم. در مواجهه هر کدام از کاراکترها با سعید به‌صورت پازل وار بخشی از زندگی آنها و مسائل و مصایب شان را ببینیم تا با تأمل بیشتری تضوات کنیم.

■ **در انتخاب سوزه‌های اجتماعی تأکید دارید، در مسیر ساخت هم کار کرد اجتماعی برایتان اولویت بوده و بیشتر خواسته‌اید چه اجتماعی ماجرا را در کانون توجه قرار دهید تا بعد معمولی و ساخت یک تریلر جنایی را. بنابراین همین رویکرد اجتماعی چیزی به قصه اضافه نشده است؟ همه چیز واقعی است؟ به نفع دراماتیزه کردن چطور؟ دخل و تصرفی در اصل ماجرا داشتید؟**

بر خلاف آنچه همه فکر می‌کنند تمام تمرکز ما بر مستند یا گزارش روزنامه‌ها نبود. یکسری مطالعه و تحقیقات آرشویی داشتم و سراغ دو روزنامه ایران و خراسان که به‌صورت مفصل به آن جریان پرداخته بودند رفتیم. آرشوو کامل و به روزی از روند رسیدگی پرورنده به دست آوردیم. همچنین به پرورنده دسترسی پیدا کردیم و در جریان صحبت‌هایی که بین بازپرس و قاتل رد و بدل شده بود، قرار گرفتیم. بخشی از اطلاعات هم مربوط به مستندهایی است که به ماجراهای مشابه پرداختند. مستندهای زیادی درباره زن‌های خیابانی که معتاد و سرپرست خانوار هستند، دیدیم. یکی از این آثار مستندی



سعید حنایی در مخاطب ایجاد می‌شود و نسبت به آینده آنها حساس می‌شویم به خاطر اطلاعاتی است که در مرحله تحقیق به دست آوردید یا مستند بر همان نگاه آسیب‌شاسانه و اجتماعی شمدار پرداخت سوزه است.

مستندی که با محوریت این سوزه ساخته شده می‌بینیم که این پسر ۱۵-۱۴ ساله صاحب ملاحت‌های پیش می‌آید و دوست ندارم بحث‌مان خارج از فیلم بیاید.

■ **چقدر در ساخت فیلم این ملاحظات را مد نظر داشتید به هر حال این خانواده در قید حیات هستند و در جامعه امروز حضور دارند.**

در تمام صحبت‌های این خانواده که به‌صورت واضح و روشن حرف می‌زنند هیچ حقی در هیچ جای صحبت‌هایشان نسبت به ۱۶ زن قربانی قاتل نیستند. به همین دلیل موقع ساخت فیلم به این فکر می‌کردم که اتفاق حالا نوبت آنهاست. شما یک بار فرصت داشتید به خاطر عملکرد یک نفر و دفاع از او یکسری برچسب‌ها به آنها بزنید و تفکرات را بیان کنید. این فیلم مجالی است برای اینکه مخاطب آدم‌های آن سوزی ماجرا و قربانی‌هایی را که هیچ وقت حق دفاع نداشتند، ببیند.

■ **البته همان طور که در فیلم هم می‌بینیم چه‌لمهای سعید هم قربانی همین تفکرند هستند.**

بله، سعید هم در ارتباط با مادرش (نمایشنده خرافه پرستی و عقاید خشک) به چنین باوری رسیده است و تحت تأثیر تفکر کسی است که او را تربیت کرده است. همین

۴

حدود یک سال بعد

هم خبر آمد که قاتل را

دستگیر کرده‌اند. قاتلی

که همه منتظر دیدنش

بودند و تصویری شبیه

تمام ذهنیت‌های

متداول از قاتل‌های

بی‌رحم سریالی

ساخته بودند. کسی

انتظارش را نداشت،

تصویر که منتشر شد،

دیدیم او یک مرد

معمولی است. سرش

بالاست، بدون هیچ

ندامتی با خونسردی

از تمیز کردن جامعه

و یکسری موش و

سوسک حرف می‌زند.

اصلاً از انسان حرف

نمی‌زند

خصلت بالقوه‌ای است که صورتش دارد. گرم‌خور بودن بالای صورتش باعث شد، نمایشی از یک مرد معمولی شهرستانی داشته باشیم که در عین حال که کارگر ساده‌ای است امانی شود با او همذات پنداری کرد. کاراکتر واقعی (سعید حنایی) کمی مظلوم‌نمایی‌اش پررنگ است، اگر کسی را انتخاب می‌کردیم که این خصلت را داشت در درونش آن را تقویت می‌کرد برای قصه ما خیلی خطرناک می‌شد. محسن تانابنده با نوع نگاهش با همه حضورش این کاراکتر را همان مرد معمولی شهرستانی کرد که در عین حال در هیچ لحظه هیچ حس خوبی به مخاطب نمی‌دهد. این حس در ضمیر ناخودآگاه مخاطب می‌نشیند و باعث می‌شود در نهایت ترسی نسبت به این آدم و حرف‌هایی که از او می‌شنود داشته باشد هرچند بعضاً با خنده باشد. بازخورد مخاطب گویای آن است که نتیجه کار بواسطه حضور محسن تانابنده خیلی



نزدیک به چیزی شده که باید اتفاق می‌افتاد. خانم ساره بیات هم انتخاب اول و آخر برای نقش بود. غیر از شباهت‌های ظاهری درستی که با کاراکتر حقیقی داشت بخوبی به‌عنوان شخصیتی که در نور نشسته - در مقابل مادر شوهری که در تاریکی نشسته- عمل کرد. با استناد به بازخورد مخاطبان می‌گویم که همه بازی‌های نقش‌های فرعی از خانم شیرین بیزان بخش و ماهور لوند تا گلنوش قهرمانی (طعمه آخری که فرار می‌کند) یکدست و دارای هارمونی است. تلاش من از ابتدا بر همین اصل بود که جهانی بسازم که مخاطب در یکدستی کامل با آن مواجه شود. با عدم مجوز حضور در شهر مشهد، مجبور شدیم در انتخاب لوکیشن کولازی بسازیم که اگر مشهد نیست شهر دیگری نباشد. طبعاً مشکل لهجه هم داشتیم. اجازه استفاده از لهجه کامل نداشتیم، صرفاً از دایره واژگان این شهر استفاده کردیم و به کاراکترهای اصلی مثل سعید و همسر و مادرش، آوا و رنگ کلام دادیم. بقیه کاراکترها این آوا را ندارند، نمی‌شد سی ۴۰-۳۰ یا زنگر پیدا کنیم که در استاندارد محسن تانابنده با این لحن صحبت کنند. این اتفاق فقط در شرایطی میسر می‌شد که مثل «قهرمان» فیلم‌مان را در شهر مبدأ بسازیم. تمام بازیگران این فیلم شیرازی هستند و فقط یکی، دو بازیگر فیلمنامه را برایش فرستادم. قرار حضوری گذاشتیم و خیلی زود به توافق رسیدیم. چرا که از سوزه شناخت کاملی داشت و برای انجام کار انگیزه داشت. او دو خصلت خیلی خوب برای نمایش چنین کاراکتری داشت. یکی توانایی ذاتی او به‌عنوان بازیگر و دیگری

مخاطبی پیامی با این مضمون گذاشته بود که در روزگاری که همه چیز تلخ و سخت است ساختن چنین فیلمی چه کارکردی دارد. من هم گفتم حق انتخاب داشتید و می‌توانستید فیلم دیگری ببینید حالا چون حال امروزتان خوب نیست، فیلمساز نباید از مشکلات و معضلات بگوید. با ضرس قاطع می‌گویم «عنکبوت» با همه مشخصات موضوعی و ژانری که دارد فیلم آزادنده‌ای نیست و متهم به تناسف جریان حرکتی یک جامعه همانقدر که فیلم‌های امیدبخش ساخته می‌شود باید فیلم‌هایی هم ساخته شود که تلنگر می‌زند. باید تناسب و تنوع حفظ شود، قرار نیست هیچ‌کدام شان حذف شود. اگر قرار باشد یک بخشی را به طور کامل نادیده بگیریم آن وقت گند ماجرا بالاخر از جانی مثل ماجرای اهواز بیرون می‌زند. وقتی بیرون برزند دیگر زده نمی‌شود جمع‌اش کند.

■ **در پایان از ترکیب درخشان بازیگران بگویید. محسن تانابنده با استادی توانسته سادگی را با میل به جنایت ترکیب کرده و یکی از پیچیده‌ترین کاراکترهای سینمای ایران را به بهترین شکل بازی کند.**

یکی از خوشبختی‌های من همین است که برای نقش اصلی محسن تانابنده را در کنار خودم داشتم. ۲۴ ساعت بعد از اینکه فیلمنامه را برایش فرستادم، قرار حضوری گذاشتیم و خیلی زود به توافق رسیدیم. چرا که از سوزه شناخت کاملی داشت و برای انجام کار انگیزه داشت. او دو خصلت خیلی خوب برای نمایش چنین کاراکتری داشت. یکی توانایی ذاتی او به‌عنوان بازیگر و دیگری